

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام على الحسين و على بن الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين و
رحمة الله و بركاته

محتویات

۱ ما باید فکرمان، فکر جهانی باشد

۲ اگر تو کل کمال داشته باشی، باید وصل به ولایت باشی، وصل به خلق نباشی

۳ پیامبر، راهنما دارد؛ اما علی (علیه السلام) خودش، راهنما است

۴ تمام نور زمین و آسمانها به واسطه علی (علیه السلام) است

۵ تو بلبل باغ ملکوتی، نه از عالم خاک

۶ تو اگر حمام می روی، صورتت را می شویی، آب می خوری، تمام اینها را باید بدانی که مدیون زهرایی

۷ آدم، علی (علیه السلام) است، حسین (علیه السلام) است، زهرا (علیها السلام) است، که یک ذره تزلزل خدایی
نداشتند

۸ دلم می خواهد شما از جو دنیا بیرون بیایید و در جو ماوراء بروید

۹ ارجاعات

ما باید فکرمان، فکر جهانی باشد

بشر هر چقدر هم که مطلع باشد، باز هم چیزی هست که بداند. خیال نکنید حرف ولایت تمامی دارد. اگر ولایت تمامی دارد، حرف ولایت هم تمامی دارد، یعنی دارد از ولایت تجلی می شود؟ چرا؟ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ما هر هفته در عرش می رویم و جدمان برایمان صحبت می کند که ولایت به تمام خلقت و به تمام کرات ابلاغ شود.

یک وقت اشاراتی شد که خدا بی اندازه کرات دارد، هر کراتی یک نوع زبان دارد، هر کراتی یک نوع ایده دارد، هر کراتی یک نوع زندگی می کند. کراتها، متفاوت است و هر کدامشان به نوعی است، خدا از تمام خلقت مطلع است. خلقت، تنظیم است، همین جور، دائم در آمد و رفت است. در هیجان است، هیچ چیز ساکت نیست. همین آجری که می بینی سینه دیوار است، ساکت نیست.

ما باید فکرمان، فکر جهانی باشد، یعنی در جهان فکر کنیم، چرا به این فکر کوتاهتان قانع شدید؟ فکر، باید جهانی باشد. نگذارید فرزندانمان برونند و با کسی که فکرش کوتاه است، حرف بزنند. با کسی حرف بزنند که فکرش بلند است؛ البته کاری نکنید که دل کسی بشکند.

تا توانی دلی به دست آور دل شکستن، هنر نمی باشد

چرا تا یک قدر پول دار می شوی دل مردم را می شکنی؟! شخص باید به تمام کارهای عالم، توجه داشته باشد، یعنی ما دائماً باید توجهمان به امر باشد، که امر چه اطلاعیه ای صادر می کند که ما عمل کنیم.

اگر تو کل کمال داشته باشی، باید وصل به ولایت باشی، وصل به خلق نباشی

می خواهیم از کمال، کل کمال هم بگوییم:

تمام شما کمال دارید. الحمد لله، تمام شما دکتر و مهندس هستید. این کمال است. شما وقتی تخصص گرفتی، خودت و فامیلت سرفرازید، اما این کمال است! یک حرفی است که کل کمال است. برای رسیدن به کل کمال، باید امر آقا علی بن

ابی طالب (علیه السلام) را اطاعت کنیم و عناد نداشته باشیم. می‌فرماید: یا کمیل! دست و جوارحت را در نزد خدا بگذار. باید سوادت را در نزد خدا و ولایت بگذاری، آن وقت کل کمال می‌شوی. باید این‌طوری بشویم.

اگر گفته شود لوح و قلم، قلم عمومیت دارد، اما لوح، یک لوح است. تمام قلمهای خلقت باید به آن لوح وصل باشد. آن لوح، ولایت است. شما باید توجهتان این‌طوری باشد، قلمتان هم به امر باشد. حالا امیر المؤمنین، کل کمال را معلوم می‌کند. می‌فرماید: «یا کمیل! دست و جوارحت را در نزد خدا بگذار». حالا که در نزد خدا گذاشت، خدا که دست و جوارح نمی‌خواهد، می‌فرماید: ای دست! ای چشم! ای پا! ای نفس! برو در اختیار ولایت قرار بگیر. تا نفس تو در اختیار ولایت است. چرا توجه نمی‌کنید؟ مگر امام حسین (علیه السلام) نمی‌فرماید: نفسهایی که این‌ها می‌کشند در اختیار من است؟ الان نفسی که دارید می‌کشید، در اختیار حجت خدا، امام زمان است.

باید توجه کنید که حضرت، شما را دارد می‌بیند. مبادا گناه کنید. گناه، انسان را از امام زمانش جدا می‌کند. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: شما شیعیان، عضو مایید، اما اگر گناه کنید، جدا می‌شوید. چقدر کلاه سر ما می‌رود که ما عضو امام زمان (عج الله فرجه) باشیم، اما یک گناه کنیم و جدا بشویم؟

«والله، بالله، من دلسوز شما هستم. من به خدا می‌گویم: این‌ها را گسترده‌شان بکن و همه، ولایت را تا آخر برسانیم که آنجا با هم باشیم. یکی یکی در آنجا بیاییم. مرده‌ها سراغ همدیگر را می‌گیرند. آن‌ها انتظار ما را می‌کشند که ما پیش آن‌ها برویم. اورستگار است. می‌گوید: چرا پیش من نیاوردنش؟ ناراحت است. پس انشاء الله، یکی یکی که می‌رویم، همه در زیر عرش خدا باشیم. من اگر رفقایم پیش من نباشند، ناراحت هستم. گفتم انشاء الله، با هم محشور شویم.»

اما اشخاصی هستند که حرفهایی را از دست می‌دهند. خدا، حاج شیخ عباس راحمت کند. می‌گفت: یک آدم، آنجا آنقدر پشیمان است که اگر پشیمانی‌اش را به تمام صحرای محشر قسمت کنند، به همه می‌رسد.

الان، شما مؤمنید. من وقتی به قصد زیارت و خوبی به شما نگاه می‌کنم، امام می‌فرماید: ثواب زیارت جمع ما به تو داده می‌شود. چقدر زحمت می‌کشند که به زیارت قبر ائمه بروند؟ اما اینجا می‌فرماید: ثواب زیارت جمع ما، ائمه، را به تو می‌دهد. تا حتی ثواب زیارت حضرت زهرا (علیها السلام) را می‌دهد. پس قدر همدیگر را بدانیم.

چرا یک کارهایی می‌کنید؟ چرا شیطان یک خدشه‌هایی به ما می‌زند؟ تو قدر بدان که چه کسی هستی. بین الان چه ثوابی داری می‌کنی؟ تمام این‌ها به خاطر دوستی ولایت است.

اگر تو کل کمال داشته باشی، باید وصل به ولایت باشی، وصل به خلق نباشی، وصل به بدعت‌گذار نباشی، وصل به خیال‌هایت نباشی، وصل به نقشه کشیدن نباشی، وصل به گران‌فروشی نباشی، وصل به دروغ و دغل نباشی، وصل به خدعه نباشی؛ آن وقت نقشت، ولی الله اعظم می‌شود. اگر این‌جوری شدی، به امر ولی الله اعظم هستی، اگر نباشی به امر خودت یا خلق هستی.

خدا هم که قسم خورده است، رزقت را می‌دهد. چرا ما رزق را از کس دیگری می‌خواهیم؟ اصلاً چرا بعضی از ما حالیمان نیست که مشرک شده‌ایم؟ چرا شخص را مؤثر می‌دانی؟ دعا کردن به شخص، به خاطر لطفی که کرده، یک حرفی است، مؤثر دانستن، یک حرف دیگری است. خدا کارهایش دقیق است: «و من يعمل مثقال ذرة خیراً یره، و من يعمل مثقال ذرة شراً یره»^[1] باید توجه کامل داشته باشیم. بشر باید دائم آگاه باشد.

پیامبر، راهنما دارد؛ اما علی (علیه السلام) خودش، راهنما است

یک دم غافل از آن شاه نباشید شاید دم زنده، آگاه نباشید

قدر عمر را بدان. روایتش این است: پیامبر داشت معراج می‌رفت. ملکی بود که دیر، پیامبر را احترام کرد. جبرئیل داشت، راهنمایی می‌کرد.

اینجا یک نکته حساسی است: پیامبر، راهنما دارد؛ اما علی (علیه السلام) خودش، راهنما است. حالا می‌رود، می‌بیند آن‌ها آنجا هستند. ولایت، راهنمای کل خلقت است، اما نبی، راهنما می‌خواهد. حتی اگر پیامبر باشد. ولی راهنمای آن پیامبر

هم هست. این چیست که بعضی‌ها می‌گویند که اگر بگویی این جوری است درست نیست؟ اصلاً، درست است. تو هستی که درستی را نمی‌فهمی. حالا جبرئیل، صیحه‌ای زد. بلند شو که بهترین خلق خدا آمده است. نگفت: بهترین همه ممکنات آمده است. پس اینکه می‌گوییم پیامبر خلق است، اینجا معلوم می‌شود.

البته، پیامبر ولی است، اما الان خدا ایشان را امر به نبی بودن کرده است. اما پیامبر هم ولی است و خدا گفته: «ان الله و ملائکته يصلون علی النبی، یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً»^[۲]... همه تسلیم پیامبر شوید. تسلیم امر شوید. امرش، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

آن‌ها که امر را اطاعت نکردند و گفتند: «حسبنا کتاب الله!...» خدای تبارک و تعالی، آنها را مذمت کرد. علی (علیه السلام) خلق نیست. علی (علیه السلام)، نور خداست. علی (علیه السلام)، صفات خداست. علی (علیه السلام)، مقصد خداست. بعد گفت: یا محمد! من نگاهم به این لوح است. عمر تمام دنیا را می‌دانم که چقدر است. مواظب هستم که دقیقه‌ای کم و زیاد نشود. سر موعد که می‌شود، او می‌آید، جانشان را می‌گیرد. پس عمر، معلوم است.

تمام نور زمین و آسمانها به واسطه علی (علیه السلام) است

کل کمال این است که تو با کل اشیاء و با کل خلقت، رفیق می‌شوی. اما باید این حرف را لمس کنید. باید این حرف را یقین کنید. کل خلقت دارد «لا اله الا الله» می‌گوید، تو هم داری «لا اله الا الله» می‌گویی. پس شما یک سنخه‌اید. من، شما را دارم با کل خلقت رفیق می‌کنم.

«به این حرفها توجه کنید. به حضرت عباس قسم! تمام این حرفها، ماورائی است. در کدام کتاب این حرفها نوشته شده است؟»

حزب الله این است که تمام خلقت، «لا اله الا الله» بگوید، تو هم بگویی. تمام خلقت، محمد رسول الله بگوید، تو هم بگویی. تمام خلقت، علی ولی الله بگوید، تو هم بگویی. آن وقت، شما حزب خدا می‌شوی. حزبی که کس دیگری را مؤثر بدانی، حزب شیطان است. به اسم تنها که نیست.

البته، پیامبر می‌فرماید: اولاد، دو حق بر گردن پدر و مادر دارد، یکی از آن، اسم خوب است. چون که آنجا آدم را به اسم، صدا می‌زنند. خوش به حال کسی که اسمش علی باشد، حسن باشد، حسین باشد، اسم این‌ها باشد. اگر اسمش علی باشد، روایت داریم که یک دانه علی بگویی، خدا مَلِکی خلق می‌کند، تا آخر عمر، برایت ثواب بنویسد. چرا؟ تو از علی خوست آمده است که اسم بچه‌ات را علی گذاشته‌ای. این اسمها چیست می‌گذارند؟

اصلاً ما مردم گیج شده‌ایم. ما در ولایت گنجیم. تو باید با چیزهایی دیگر برخورد داشته باشی، اما پیش تو، اصل، ولایت باشد. بخواهی ولایت‌خواه باشی، بیایی ولایت قبول کن باشی، بیایی اطاعت ولایت بکنی، اما خدا نکند ما از این حرفها عبوری باشیم.

آسمان به نور یک مؤمن زندگی می‌کند. اما چه نوری داشته باشد؟ قضایای حضرت عیسی را مگر نگفتم؟

«من یک شب دیدم که مور مور می‌شوم، یعنی یک قدری ناراحتم. به خانواده گفتم: به طبقه بالا می‌روم. اگر خوابم برد، صدایم بزن. یک دفعه دیدم چشم حقیقت شدم. بیابان در بیابان شد. فقط خانه ما بود. همه‌اش بیابان شد. یک دفعه دیدم حضرت عیسی، یواش به زمین آمد. دیدم جبرئیل با پر و بالش آمد، عیسی را گرفت بالا بروند. وقتی کمی در جو آسمان رفتند، دیگر نتوانستند بالا بروند، ظلمت شد. یک دفعه عیسی گفت: خدایا! ما را از این تاریکی نجات بده. گفت: یا عیسی! من را به پنج تن قسم بده. حضرت عیسی گفت: خدایا به حق محمد بن عبد الله خاتم النبیین، ما را نجات بده. نشد. بعد گفت: خدایا به حق وصی پیامبر یعنی علی بن ابی طالب، ما را نجات بده. یک دفعه نورانی شد. تمام ظلمت، نابود شد. یک دفعه خدا ندا داد: یا عیسی! به عزت و جلالم قسم، تمام نور زمین و آسمانها به واسطه علی (علیه السلام) است.»

صدای خدا از تمام خلقت می‌آید، به یک جا محدود نیست. پس در خلقت به غیر از علی (علیه السلام)، نوری نیست. تمام روشنایی است. ستاره‌های آسمان، کرات است.

«هر کراتی یک زبانی دارد، هر کراتی یک شکلی دارد. هر کراتی به یک نوعی است. ما کرات زمین هستیم. حالا می‌گوید: تمام این‌ها به نور مؤمنی که در زمین است، زندگی می‌کنند، یعنی این ولایتی که تو داری به جو آسمانها دارد نورافشانی می‌کند. چرا گناه می‌کنی؟ چرا بدبختی؟ من بعضی اوقات، آب دهان تو روی خودم می‌زنم، تو سر خودم می‌زنم که بعضی را ببینم که چه کار می‌کنند.»

تو بلبل باغ ملکوتی، نه از عالم خاک

«من دارم در دنیا هل من ناصر می‌گویم. من به کسی کاری ندارم. آقا امام حسین (علیه السلام) هل من ناصر می‌گوید. شیعه هم باید هل من ناصر بگوید؛ یعنی همیشه برای علی (علیه السلام)، دوست پیدا کند، برای زهرا دوست پیدا کند.»

پس اگر می‌گوییم نور، نور ولایت است، نور نبوت نیست. هر کسی در ولایت یک ذره سستی کند، گوشش مالیده می‌شود. تو حالات نیست که مشرکی. کجا می‌روی؟ چه کسی را قبول داری؟ کجا هستی؟ به یک ماشین و به یک پولی قانع شدی.

«هر روزی در جلسه ولایت آمدید، یک حرف تازه‌ای بوده است. آخر به من مربوط نیست. پس ولایت چیزهایی است، نه چیزی باشد. چیزی، حرفش است، اما خودش چیزهاست. به قدر ریگهای بیابان، به قدر تمام ستاره‌های آسمان، به قدر آنچه که اشیاء است، باز ولایت چیز دیگری است. آیا توجه کرده‌ایم یا نه؟»

حالا ببین تو چه کسی هستی؟ تو را زیارت کند، دوازده امام، چهارده معصوم را زیارت کرده است. تو آن چیزی که در درونت است، می‌آید زیارت می‌کند؛ یعنی نور ائمه در دل توست. من می‌آیم آن نور را در دل شما زیارت می‌کنم، تو جلد آنی. شما اگر خیلی ترقی کنید جلد ولایتید، نه اینکه ولایت باشید. ولایت یک حرف دیگری است. ولایت در قلبت تجلی کرده است، حالا تو اینقدر ارزش پیدا می‌کنی. ما برای چند شاهی مال دنیا چه کار می‌کنیم؟ تو بلبل باغ ملکوتی نه از عالم خاک... اصلاً، عالم دنیا، خاکی است. مثل این است که داری خاک بازی می‌کنی، عشق بازی می‌کنی، دست بردار. بیا با ملکوت اعلی و با آن‌ها سر و کار داشته باش. چه کار کنی؟ گناه نکن. چه کار کنی؟ دل یکی را به دست بیار. چه کار کنی؟ دروغ نگو. چه کار کنی؟ تهمت زن. چه کار کنی؟ انفاق کن. چه کار کنی؟ طرفدار کسی نباش. چه کار کنی؟ طرفدار بدعت‌گذار نباش. چه کار کنی؟ راه خودت را برو. تا حتی اگر پدرت، تو را منع کند. اگر او کج شد، تو کج نشو. یک عاق والدینی شما شنیده‌اید که تو باید امر پدر را اطاعت کنی. اگر پدر گفت: نماز نخوان، تو نمی‌خوانی؟ اگر گفت: نرو انشای ولایت را یاد بگیر، تو نمی‌روی؟ او دارد کفر از دهانش بیرون می‌آید، نه شکر. عناد دارد. اینجا اگر به حرفش بروی عاق هستی؛ اما جلویش نایست. احترامش کن. اما درونت این باشد. درونت باید تمرین ولایت باشد.

از کجا سلمان به اینجارسید؟ امر را اطاعت کرد. از کجا عبد العظیم به اینجارسید؟ امر را اطاعت کرد. حالا بگوید نرو؟ خوب، گفتند که همه‌شان به عذاب مبتلا شدند. نگوئی تعصبی می‌گویم. مگر نمی‌گفتند که برو کشتی را ببین، اما پنبه در گوشت بگذار که حرف نوح را نشنوی؟ این هم همان است. حالا یک دفعه عذاب آمد. بترسید از وقتی که برای شما عذاب بیاید. یکی از عذابهای خدا این است که دنبال ولایت نرویم.

تو اگر حمام می‌روی، صورتت را می‌شویی، آب می‌خوری، تمام این‌ها را باید بدانی که مدیون زهرایی

من دیشب مطالعه می‌کردم، دیدم در حق زهرا (علیها السلام) خیلی بی‌انصافی کردند. تو اگر حمام می‌روی، آب تنی می‌کنی، صورتت را می‌شویی، آب می‌خوری، تمام این‌ها را باید بدانی که مدیون زهرایی. آب، مهریه زهراست. شما داری از مهریه زهرا (علیها السلام) استفاده می‌کنی. یا غذایی که نمک نداشته باشد، از دهان بیرون می‌آید. تا یک ذره نمک می‌ریزی، خوشمزه می‌شود. به تمامی آیات قرآن، اگر ولایتتان کامل باشد، هیچ مزه‌ای در تمام دنیا، مثل آن مزه نیست. کیف می‌کنی. یک یا علی می‌گویی، یک یا حسین می‌گویی، انگار آدم، رشد پیدا می‌کند. حالا نمک هم مهریه زهراست.

خدا، عصاره خلقت را به پیامبر داد. عصاره خلقت، نور است. پیش ظلمت برود؟ پیش نور می‌رود. حالا بیشتر مردم، این‌ها را خلق حساب می‌کنند. خیلی بالا برود، می‌گوید آن‌ها یک قدری بیشتر از ما حالی‌شان بوده است. آن را هم می‌گوید که در دنیا آمده و حالی‌اش شده است. کفر می‌گوید. این حرف، کفر است. از کفر، کفرتر است که بگوئیم علی آمده و اینجا حالی‌اش شده است. مگر کسی درس به علی (علیه السلام) می‌گوید؟ کیست به امام حسین (علیه السلام) درس بگوید؟ کیست به زهرا (علیها السلام) درس بگوید؟ خدا نکند آدم نفهم بشود. این آدم آنقدر نفهم است که مصداق ندارد که

بگویم مثل کیست. اگر بگویم مثل الاغ است، توهین به الاغ کردم. چون الاغ دارد ذکر خدا می‌گوید.

حالا عقد امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) در عرش معلی خوانده شد. خدا، آب و نمک را مهریه زهرا (علیها السلام) کرد. حالا اگر آب نباشد، تمام اشیاء می‌خشکد. نه اینکه زهرا (علیها السلام) نباشد، زهرا (علیها السلام) که هست. اگر مهریه‌اش نباشد، همه عالم خشک می‌شود. تمام روشنایی عالم به واسطه مهریه زهرا (علیها السلام) است.

حالا خدا گفت: ستاره‌های از آسمان می‌فرستم، در هر خانه‌ای رفت، زهرا (علیها السلام) را به عقد او در می‌آورم. آمد و در خانه علی (علیه السلام) رفت. کسی بود می‌گفت: هفتاد شتر، مهریه زهرا (علیها السلام) می‌کنم. این نفهم است.

آدم، علی (علیه السلام) است، حسین (علیه السلام) است، زهرا (علیها السلام) است، که یک ذره تزلزل خدایی نداشتند

آدم شدن، خیلی مشکل است. برای آدم شدن، باید بفهمی. آدم شدن، واللّه، از آدم بالاتر است. آدم، اگر آدمی بود که من می‌گویم، ترک اولی نمی‌کرد. در واقع، خدا می‌خواهد به او آدم بگوید، من هم بنی‌آدم باشم و گرنه حرف، حرف دیگری است. آدم، علی (علیه السلام) است، حسین (علیه السلام) است، زهرا (علیها السلام) است، که یک ذره تزلزل خدایی نداشتند. این، آدم است. و گرنه آن آدم، بنی‌آدم است.

کاش، این‌ها فکر می‌کردند این کسی را که عالم به واسطه‌اش خلق شده است، نزنیم. کاش، حداقل، پهلویش را نمی‌شکستند. کاش، محسنش را سقط نمی‌کردند. به تمام آیات قرآن، وقتی در مکه بودم، نگاه به آن‌ها می‌کردم، می‌دیدم، همه‌شان در یک صف آمادگی دارند که به فرمان خلق به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) حمله‌ور بشوند.

وقتی امام زمان بیاید، روی دو چیز خیلی تکیه دارد. یکی آن است که می‌گوید: یا جدا! فراموش نمی‌کنم وقتی اسب بی‌صاحب، دم خیمه‌ها آمد. یک وقت صدا زد: «الظلیمه، الظلیمه»، همه از خیمه بیرون ریختند. حیوان دارد حرف می‌زند. انسان، حسین (علیه السلام) را می‌کشد. مقدسها، حسین (علیه السلام) ما را کشتند. چه کسی حسین (علیه السلام) را کشت؟ انگلیسی‌ها؟ آمریکایی؟ یا مقدسها؟ یکی هم می‌گوید: فراموش نمی‌کنم آن موقعی که به خانه مادرم هجوم آوردند. اصلاً رحم نکردند. بچه‌اش، زیر پای مسلمانها رفت. می‌گوید: چرا به هم پیوستید، قلب مادرم را شکستید؟ مگر این حرفها تمامی دارد؟ این حرفها در جو خلقت است تا امام زمان بیاید و احقاق حق کند.

دلم می‌خواهد شما از جو دنیا بیرون بیایید و در جو ماوراء بروید

دلم می‌خواهد شما از جو دنیا بیرون بیایید و در جو ماوراء بروید. تا در جو ماوراء نروید، کسری دارید. چطور شما در جو ماوراء بروی؟ خدا می‌گوید: «ادعونی، بیا». دارد صدایت می‌کند. منتظر آن صدا باش. منتظر صدای دیگری نباش. تو به این حرف صد در صد یقین کن. جای دیگری نرو. اگر کار می‌کنی، مشهد می‌روی، زیارت می‌روی، تمام این‌ها وظیفه است. حالا مردم تو را دعوت می‌کنند. آن یکی تو را مجلس غیر امر، دعوت می‌کند. آن یکی به گناه دعوت می‌کند. آن یکی می‌گوید: بیا طرفدار شخص باش. تمام این‌ها دعوت می‌کنند، اما خلقند. اما خدا، خلق‌کن است. به تمام آیات قرآن، سی جزء کلام اللّه، اگر این حرف را بفهمید، نه هدایت بشوید، بلکه هدایت هستید تا یوم القیامه.

این حرف، هم به درد اینجا می‌خورد، هم به درد ماوراء می‌خورد. تا حتی به درد بهشت هم می‌خورد. پس خدا می‌گوید: «ادعونی، بیا» حالا امر دارد. می‌فرماید: امر من که علی بن ابی طالب (علیه السلام) است را قبول داشته باش. دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) را قبول داشته باش. آن‌ها امر من هستند. هم قبول داشته باش و هم امرشان را اطاعت کن. آن‌ها امر خدا هستند. خدا می‌فرماید: امر این‌ها را اطاعت کن. این‌ها مدیر عامل کل خلقتند. این‌ها مدیر عامل من هستند که به غیر از این‌ها، نه مدیر عامل خلق کردم و نه خلق می‌کنم.

حالا شما چه جور باشی؟ به چیزی غیر از ولایت علاقه نداشته باش. من یک چیزی را می‌خواهم. علاقه ندارم. چرا می‌خواهم؟ چون خیرش به مردم می‌رسد. اگر چیزی را می‌خواهی، ماشینت را می‌خواهی، کسبت را می‌خواهی، باید بخواهی که خیرش به مردم برسد.

البته، شما باید محکم کار کنید که هم عائلهات را اداره کنی که جزو شهدا باشی و هم به مردم بدهی. کمک به فقرا، نگهداری خودتان است. کمک به فقرا، نگهداری باغتان است، تا حتی، نگهداری ولایتتان است. کمک به فقرا، هم عبادت است، هم اطاعت است و هم خدا و پیامبر خوششان می‌آید. اما همین پول را می‌دهی، یک جایی که امر نیست. آن وقت هم شقاوت است، هم لجاجت است و هم گناه است.

به سی جزء کلام الله قسم، به علی (علیه السلام) و بچه‌های علی (علیه السلام) قسم، اگر اهل دنیا باشی و مهر دنیا و مهر خلق به دلت باشد، اصلاً این حرفها را نمی‌فهمی.

پشت پا بر عالم امکان زدم دست بر دامن زهرا زدم

تکرار می‌کنم: به تمام آیات قرآن، این حرفها را نمی‌فهمیم، اگر محبت دنیا و محبت خلق، در دلمان باشد. این حرفها، همه‌اش عنایت وجود مبارک امام زمان (علیه السلام) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) است.

تو باید با هر صفحه این کتاب عشق کنی، عشق بورزی. آن وقت با این حرفها، محشور می‌شوی. چرا؟ امام سجاد (علیه السلام) می‌گوید: اگر سنگی را دوست داشته باشی، با آن محشور می‌شوی. یا پیامبر می‌فرماید: به عمل هر قومی راضی باشی، جزء آن قومی. تو جزء این قوم می‌شوی.

یا علی

ارجاعات

-
1. ↑ (سوره الزلزلة، آیه 7)
 2. ↑ (سوره الأحزاب، آیه 56)